

هلال عید

دل باز جوان شد
دل در نوسان شد
هان، این دلم هر شب
اقرار بیان شد
نی وعده خامی
خارج ز عنان شد
دندان بفشردم
چون کرد و چنان شد
با چاک گریبان
فریاد نهان شد
محراب نمازم
خورشید نهان شد
یک حرف نگفتم
وز عید نشان شد
از خویش برفتم
دانم نه، چه سان شد

امشب رخ تو جای مه عید عیان شد
در حیرت تو آب ازین دیده روان شد
می کرد به وقت سحری یاد تو خپ خپ
امروز ببین راست همه ظن و گمان شد
نی خط و سلامی، نه پیامی، نه کلامی
هر حوصله مندی برون از حد توان شد
در پشت لب هر لحظه که نام تو ببردم
دندان سر دندان سبب زخم زبان شد
خاک قدمت برده ام من بر سر مژگان
تا آنکه چو خون دلم از دیده روان شد
ای ماه هلال خم ابروی تو سازم
هیأت نگر وقتی ترا چهره عیان شد
سی روز به یاد لب تو روزه گرفتم
الحمد لله آخر ماه رمضان شد
یک بوسه گک نازک عیدی که گرفتم
«واهب» بنگر هر دو جهان شعله فشان شد

2014 – 07 – 28

صالحه وهاب واصل

هالند